



بسم الله الرحمن الرحيم

پژوهشکده مطالعات اسلامی در علوم انسانی

سلسله کارگاه های طرح اختصاصی اساتید علوم انسانی (کارگاه شماره ۴)

نام کارگاه: حدیث و مصادر حدیثی، ظرفیت ها و چالش ها

استاد مدعو کارگاه: حجت الاسلام والمسلمین محمد الهی خراسانی

تاریخ برگزاری: ۴ اردیبهشت ۱۴۰۰

بسمه تعالی

حجت السلام الهی : بسم الله الرحمن الرحيم . عرض سلام و ادب و احترام خدمت همه اساتید و عزیزان حاضر در این کارگاه .

موضوع این کارگاه حدیث و مصادر حدیثی ، چالش ها و ظرفیت ها است . لازم است قبل از هر چیزی ما یک تصویری روشنی از حدیث داشته باشیم فراتر از چیزی که مانند همه از حدیث تصور می کنیم . اگر بخواهیم یک مفهوم شناسی نسبت به حدیث در همین ابتدای بحث داشته باشیم . ابتدا باید معنای لغوی حدیث را بررسی کنیم تا برسیم به اصطلاح حدیث در علوم اسلامی و نزد عالمان اسلامی .

از منابع متقدم لغت عرب خلیل ابن احمد فراوانی در کتاب العین خودش حدیث را اینگونه توضیح می دهد : الحدیث الجدید و من الشیا . عرب آن چیزی که تازه و نو باشد را حدیث اطلاق می کند . راغب اصفهانی صاحب کتاب مفردات قرآن هم ماده حدیث یعنی حدیث و مصادر مرتبط با آن را اینچنین توضیح می دهد که :

الحدوث کون الشیعه بعد ان لم یکن . یک چیزی باشد در حالیکه پیش از این نبوده . این را تعبیر به حدوث می کنند . در مقابل این تعبیر قدم تعبیر می شود . قدم یعنی چیزی باشد و مصدوق به عدم نباشد سابقه عدم نداشته باشد (تنها قدیم ذاتی در عالم خدای متعال است)

لذا حدوث می شود نقطه مقابل آن یعنی چیزی که پدید آمده است . لذا شاید بهترین معادلی که بتوان برای این تعریف بکار برد پدیده است . یعنی چیزی که پدید آمده و پیش از این نبوده .

عرب وقتی تعبیر از احداث می کند یعنی بوجود آوردن پدید آوردن .

پس وقتی صحبت از حدیث می شود یعنی ما با یک پدیده ای روبرو هستیم که نو بودن و جدید بودن اقتضای این پدیده است .

طبیعتا وقتی این تبدیل به اصطلاح می شود در فضای علوم انسانی روشن است که حدیث آن چیزی است که مربوط می شود به پیامبر و بعد پیامبر به تعریف اهل سنت صحابه و تابعین و در تعریف شیعیان سایر معصومین .

لذا گفتار و رفتار آنها می شود حدیث . و آنچه که حکایت می کند گفتار و رفتار و تقریر آنها . همینجا باید یک ارتباطی میان آن معنای لغوی و معنای اصطلاحی را در نظر بگیریم . آن ارتباط چیست ؟ چند وجه دارد :

بعضی گفته اند شاید مهمترین مناسبتش این باشد که حدیث در قبال قرآن همیشه تعریف می شود . یعنی می گویند کتاب و قرآن و بعد حدیث

در حالیکه این وجه پذیرفتنی نیست زیرا دعوی حدوث یا قدم قرآن که در تاریخ کلام قرآن شکل گرفته دعوی است مربوط به قرن دوم هجری به بعد . در حالیکه قرآن اطلاق به حدیث در همان قرن اول هجری و از زمان پیامبر مطرح بوده لذا از این جهت حدیث نمی تواند اطلاق شود .

اما به نظر می رسد وجه بهتر همین باشد که حدیث با همان معنای لغوی که الجدید و من الشیا باشد که پدیده ای باشد که نبوده و بعد بوجود آمده ، شما وقتی در زبان عربی نگاه می کنید میبینید کم کم هر سخنی را عرب ها حدیث اطلاق می کنند . به هر حال حدیث در کلام عرب به همان معنای سخن و گفتار است و شما میبینید این تعبیر هنوز هم رایج است وقتی صحبت از محادثه و تحدیث می شود یعنی سخن گفتن . چرا به سخن حدیث می گویند ؟

روشن است که گفته اند سخن به تدریج در انسان پدید می آید . لذا هر سخنی که ما می گوییم یک چیزی است که همانجا داریم پدید می آوریم . و از این جهت عرب عنوان حدیث را اطلاق می کند .

پس می توانیم بگوییم حدیث از آن معنای اولیه جدید منتقل می شود به معنای سخن که به تدریج پدید می آید و از آن معنای سخن اصطلاح می شود در سخنان پیامبر .

اما اگر بخواهیم تعریف حدیث را دقیقا اشاره کنیم و مقایسه کنیم بین اهل سنت و شیعه :

اهل سنت : آنچه که اضافه بشود و نسبت داده شود به پیامبر چه از جهت گفتار و چه از جهت رفتار و چه از جهت تقریر . (تقریر سکوت تایید آمیز شخص است) پس نه گفتاری مطرح است نه رفتاری همین که سکوت کند این را تعبیر به تقریر می کنند .

در شیعه : کلامی که حاکی از سخن معصوم یا فعل معصوم یا تقریر معصوم است و به همین اکتفا کرده اند . اینجا میبینید یک مسئله حکایت و یک مسئله قول و فعل که این مشترک است با اهل سنت و در اینجا پیامبر را تعبیر به معصوم می کنند شیعیان . یعنی می گویند معصوم حال چه پیامبر چه ائمه دیگر (ع) اینها همه در داخل تعریف حدیث می شوند .

حال اگر گفته شود این صفت خلقیه چرا مطرح نشد ؟ خوب است که ما یک دقتی کنیم . شیعه وقتی می خواهد حدیث را تعریف کند حدیث را ناظر به سنت تعریف می کند . سنت را هم به عنوان منبع استنباط معارف دینی ما میبینیم . یعنی جایگاه سنت چه جایگاهی است ؟ جایگاهی است که ما می توانیم آموزه های دینی را از آن استنباط کنیم . اگر نگاه ما به سنت این باشد که این سنت حجت است و ما می توانیم با استفاده از آن معارف دینی را استنباط کنیم اینجا دیگر صفت خلقیه جایی ندارد . چرا ؟

زیرا پیامبر فرض بفرمایید که چه خصوصیتی داشتند به لحاظ ظاهری . حال توصیفاتش اشکال دارد؟ می گوییم خیر اشکال ندارد ولی اینها را باید ببرید داخل تاریخ و مباحث تاریخی . به عنوان سنتی که ما بخواهیم از آن معارف دینی را استنباط کنیم وجهی ندارد .

اما چرا اینجا صفت خلقیه مطرح شده؟ صفت خلقیه هم ما طبیعتا آنچه که می خواهیم مطرح کنیم حکایت گفتار ها ک رفتار هایی ایت که حاکی از پیامبر است. جلوه این خلیات می شود گفتار ها و رفتار های پیامبر. چیزی خارج از رفتار و گفتار حضرت نیست. پس همه این دقت ها در تعریف شیعه لحاظ شده است.

همانطور که اشاره کردم این تعریف از حدیث گره می خورد با مسئله سنت. آن چیزی که ما در تعریف حدیث تعبیر کردیم نکته اش این است که حدیث می خواهد حکایت کند از قول یا فعل یا تقریر معصوم.

این فعل یا قول یا تقریر معصوم همان چیزی است که از آن تعبیر به سنت می شود و سنت چیست؟ یکی از منابع سه گانه ی دین. برای استنباط معارف دینی:

کتاب ، سنت و عقل

در کنار کتاب عقل هم منبع سوم است که معمولا اگر ثابت بشود عقل فطری ما که شاعبه های سلایق و هوا و هوس های ما در آن مطرح نیست ، آن حکم عقل خالص که می شود با احکام مشترک میان عقلا به این رسید این هم خودش یک راه استنباط معارف دینی است.

خدا دو حجت دارد بر مردمش : **حجت ظاهری** - **حجت باطنی**

فرمودند حجت ظاهره انبیا و رسل و ائمه هستند

حجت باطنی هم عقل است. این عقل در کنار وحی خودش حجت است.

حال این وحی اگر در قالب کتاب باشد تعبیر به کتاب می شود و اگر این معارف و حیانی توسط معصومین بیان شده باشد که آنها را هم متصل به منبع وحی می کنیم. این ها تعریف سنت بودند

در واقع حدیث آن چیزی است که حکایت از سنت می کند . سنتی که از قول یا فعل یا تقریر معصوم است .

حال با این توضیحات باید ببینیم که دیدگاه ها نسبت به جایگاه سنت کاملا متفاوت است .

در زمینه دیدگاه های متفاوت سنت ما ۴ دیدگاه را می توانیم مطرح کنیم :

۱- دیدگاه کتاب محوری است . در این دیدگاه چه چیزی عنوان میشود ؟ آن چیزی که عنوان می شود این است که منبع ما برای استنباط معارف دینی فقط قرآن است و نماد این تفکر هم همان شعار حسبنا کتاب الله است . یعنی ما با وجود قرآن نیازی به یک منبع دیگری در کنار قرآن نداریم . اینجا سوال می شود که پس جایگاه پیامبر کجاست ؟ در واقعا پیامبر هم کاری جز ابلاغ قرآن و بیان آیات نمی کنند. لذا پس محور اصلی کتاب است.

خب در نقطه مقابل این نگاه دیدگاهی وجود دارد که سنت محوری را مطرح می کند یعنی معتقد است منبع اصلی سنت است نه قرآن . این دیدگاهی است که عمدتا توسط اخباریان در شیعه مطرح شده .

دیدگاه سوم کتاب محوری و سنت مداری است . این دیدگاه معتقد است که نه نمی شود سنت را از اعتبار ساقط کرد و ارزش سنت را باید لحاظ کرد منتهی کاملا ذیل قرآن .

واقعیت این است که بسیاری از احکام اصلی و ضروریات دینی ما در قرآن تصریح نشده است . این نگاه نگاهی است که در میان قدمای اهل سنت و هم در علمای شیعه مطرح است .

یک نگاه چهارمی هم وجود دارد که به نظر می رسد بسیاری از متکلمین و فقهای ما این نگاه را پذیرفتند که عبارت است از کتاب و سنت محوری . یعنی ما به هر دو محوریت دهیم به این معنا که این را بپذیریم که درست است سنت در خلس از موارد دارد آیات را تفسیر می کند اما در بسیاری از موارد هم دارد مطالبی را مطرح می کند که در قرآن به آنها اشاره ای نشده . در حوزه

اعتقادات سنت دارد معارفی را از تفاسیل و فروع اعتقادی مطرح می کند که اساسا قرآن متعرض آن نشده است. لذا گفته می شود هر دو محوریت دارند .

آن نگاهی که در حال حاضر عمدتا مطرح است یا نگاه سوم است یا نگاه چهارم . و با این توضیح معلوم می شود که به هیچ وجه نمی شود جایگاه سنت را نادیده گرفت . و به همین خاطر عرض کردم قطعا یکی از منابع اصلی دین که معارف دینی را ما باید از آن استنباط کنیم عبارت است از سنت .

وجه اهمیت سنت هم از این جهت که بلاخره آیات قرآن محدود است در حالیکه شما سنت را میبینید در باور شیعه یک دوره تاریخی ۲۵۰ ساله و ۱۴ معصوم را در بر میگیرد .

حال اگر گفته بشود که دلیل بر حجیت این سنت چیست شما این سنت را چرا در کنار قرآن حجت می دانید ؟ ما می گوئیم ما این سنت را شامل سنت پیامبر و امامان می دانیم. دلیل حجیت سنت از نظر ما چیست ؟

دلایل یا عقلی است یا قرآنی یا روایی است .

وقتی استناد به عقل می کنیم چگونه استناد می کنیم می گوئیم عقل ما می گوید اگر قرار است پیامبران برای هدایت بشر بیایند طبیعتا آنچه که بشر برای سعادت لازم دارد را باید برای او بازگو کنند .

حال نگاه می کنیم به کتاب . کتاب آسمانی این دین . و میبینیم همه آن چیز هایی که بشر برای هدایت لازم دارد در قرآن ذکر نشده است.

قرآن قانون اساسی ما است . تفصیلاتی را می خواهد و عقل ما می فهمد که طبیعتا در کنار قرآن باید منبع دیگری هم برای بیان این معادف باشد که آن منبع طبیعتا سنت است.

به لحاظ ادله قرآنی آیات قرآن را وقتی نگاه می کنیم میبینیم قرآن همانگونه که اطاعت از خدا را واجب می داند اطاعت از پیامبر را هم نیز واجب می داند .

روایات از این جهت که اگر پیامبر دارای عصمت است و صداقت ایشان ثابت شده همین پیامبر سنت خودش را حجت می داند .

این ها نسبت به پیامبر بود ، نسبت به امامان هم ما همین مستندات را داریم یعنی عقل ما به ما می گوید اگر امامت ضرورت دارد پس اما باید معصوم باشد و اگر امام معصوم است پس سنت او هم باید حجت شود . به لحاظ قرآنی هم شما میبینید آیه تطهیر عملاً عصمت ائمه را ثابت می کند و بعد قرآن می فرماید : مطهرون هستند که دسترسی به حقیقت قرآن دارند .

پس این پایه حدیث است که به طور محکم جایگاه و اعتبار آن ثابت است .

پس حدیث نقشش می شود نقش حاکی از سنت . حدیث حکایت از سنت است . تفاوت حدیث با سنت اینجا مشخص می شود که آن که منبع و مصدر است سنت است نه حدیث . حدیث طریق است . حدیث حکایت و نقل است . لذا وقتی تعبیر به حجیت حدیث می کنیم باید توجه داشته باشیم حجیت حدیث طریقی است یعنی وقتی می گوییم این حدیث حجت است یعنی این راه قابل اعتماد است برای رسیدن به آن منبع و مصدر . پس حجیت حدیث به لحاظ طریق بودن آن است ولی حجیت سنت اصطلاحاً حجیت مصدری است . یعنی وقتی می گوییم حجت مصدر است یعنی این مصدری است برای کشف و استخراج معارف دینی ولی وقتی می گوییم حدیث حجت است به این معنا نیست که حدیث خدش منبع و مصدر است خیر حدیث راهی است برای رسیدن به سنت .

لذا ما وقتی می خواهیم منابع دین را معرفی کنیم نمی گوییم قرآن حدیث و عقل . حدیث منبع نیست آنی که منبع است سنت است . درستش این است بگوییم کتاب سنت و عقل .

حدیث اینجا جایگاهش چیست؟ حدیث راهی است برای رسیدن به سعادت . لذا حجیت حدیث پس می شود عرضی در حالیکه حجیت سنت ذاتی است حجیت سنت را شما نمی توانید از سنت بگیرید. اگر کلام کلام انام است دیگر حجت است معنا ندارد که بگویید باید بررسی شود کلام امام که دیگر بررسی نمی شود .

ما چه چیز را بررسی می کنیم ما حکایت کلام امام را بررسی می کنیم . قول امام را که ما بررسی نمی کنیم نقل قول امام را بررسی می کنیم .

اگر همین پایه بحث را خوب درک کردیم بعد متوجه می شویم کل آن داستان علوم حدیث چیست. در واقع کل داستان علوم حدیث تلاشی است برای اینکه ما برسیم به آن سنت ناب و اصیل و آنرا کشف کنیم و علوم حدیث کمک می کند که ما بهتر بتوانیم آن سنت ناب را تشخیص دهیم . پس حدیث در واقع می شود حاکی از سنت و طریقی برای اثبات سنت .

باید توجه داشته باشیم که راه مختلفی برای احراز سنت وجود دارد که یکی از آنها حدیث است . حدیث در شبکه راه های دستیابی به سنت تعریف می شود .

ما اگر بخواهیم به سنت دست پیدا کنیم راه های دست یابی به سنت بعضی اش قطعی یا وجدانی است بعضی ضمی یا تعبدی است وقتی می گوئیم قطعی یا وجدانی منظورمان این است راهی که برای ما قطع بیاورد و ما وجداننا علم پیدا کنیم به اینکه کلام امام همین بوده . ما اگر قطع پیدا کنیم به لحاظ عقل حجت است عقل می گوید وقتی شما عقل پیدا کردید این قطع شما حجت است .

این راه قطعی چگونه است ؟ گاهی به شکل اخبار است و گاهی با شکل آثار . اخبار یعنی نقل کردند برای ما سنت را و آثار یعنی نقلی وجود ندارد . یک آثاری را ما میبینیم که آن آثار دلالت بر سنت دارد. حال همین اخبار گاهی حسی است و گاهی حدسی است . اخبار حسی یعنی حس دارد نقل می کند . اخبار حسی چگونه ما را به قطع و علم وجدانی می رساند . گفتند در جایی که شما با خبر متواتر یا خبر واحد به قرائن قطعی مواجه شوید . خبر متواتر یعنی خبری که آنقدر راویان فراوانی

دارد که شما علم پیدا می کنید به این خبر . خبر واحد یعنی به این تعداد راوی و طریق ندارد ولی یا قرائنی همراه است که این قرائن باعث می شود این خبر قطع آور شود .

خبر متواتر : حدیث غدیر به عنوان مثال . متواتر گاهی متواتر لفظی داریم گاهی متواتر معنایی داریم گاهی الفاظ متواتر است گاهی مضمون.

اینها در واقع اخبار کشفی حسی است که برای ما کشف سنت می کند . البته اخبار حدسی هم داریم یعنی نقل قول نمی کند ولی با فتوای این ها و با تجمیع این فتاوا ما قطع پیدا می کنیم به اینکه نظر معصوم این بوده است .

راه آثار راهم که گفتیم نقل قول نیست خود آثار نشان می دهند آثار یعنی سیره . این ها می شود راه های قطعی و وجدانی اما همه راه های ما که قطعی و وجدانی نیست گاهی ما به قطع نمی رسیم ضن داریم . اما این ضن ، ضن معتبر است .

اعتبار این ضن از کجاست ؟ ما می گوئیم ادله ای داریم بر حجیت خبر سقه .

لذا راه ضمی اینجا اخبار است . اخبار هم گاهی حسی و حدسی . حدسی هم گاهی فتوایی است که به حد اجماع نمی رسید از آن تعبیر به شهرت می کنیم و حسی نقل و خبر اینجا یا خبر سقه است یا خبر موصوف به . خبر سقه هم یعنی خبری که راوی اش سقه است و شخص مورد اعتماد است و خبر موصوف به یعنی خبری که اگر راوی اش سقه نیست به هر حال ما وسوق پیدا کرده ایم به این خبر با قرائن مختلف .

لذا خبر اگر خبر سقه باشد یا سقه نباشد موصوف به باشد یعنی با قرائنی وسوق پیدا کردیم این درست است که برای ما قطع نمی آورد به سنت اما ضن به سنت می آورد و شارع این ضن را معتبر می داند . لذا از او تعبیری کنند به تعبدی و حجت شرعی . اگر نه ره وجدانی داشته باشیم نه راه تعبدی دیگر عملا سنت برای ما احراض نمی شود.

لذا پس حدیث می شود راهی که ما را به سنت برساند حال راهی که گاهی وقت ها برای ما قطع می آورد به سنت و خیلی وقت ها هم ضن یه سنت می آوزد .

پس ما وقتی صحبت از روایات و احادیث می کنیم اینها به لحاظ صدور می تواند پس لااقل ۴ حالت داشته باشد :

۱- قطعی و صدور می شود یعنی ما قطع پیدا می کنیم که حتما از معصوم صادر شده است .

۲- ضنی و صدور می شود . ما ضن داریم .

۳- حالت مهتمل الصدور است . یعنی نا قطع نداریم این حتمل از معصوم صادر شده است .

ضن معتبر هم نداریم فقط احتمال می دهیم . این ها خبر هایی است که قرائن و سوق هم ندارد .

۴- قطعی الوزن . یعنی ما دیگر قطع داریم که این ما را نمی رساند به سنت و به دروغ نسبت داده شده است به معصوم .

حال با این توضیحاتی که دادیم کاملا برایمان روشن شد که ما در علوم حدیث قرار شد چه کاری انجام دهیم . در علوم حدیث ما می خواهیم حدیث را به خوبی ادزیابی کنیم تا برسیم به سنت و غایت ما کشف آن سنت است . لذا علوم حدیث می شوند دانش هایی که طبیعتا همه حول محور حدیث تعریف می شوند و از جنبه های مختلف به حدیث می پردازند .

علوم حدیث قرار نیست حامل معارف خاصی باشد علوم حدیث چکش و میخ و آجار را در اخویار شما می گذازد ابزار آلات را در اختیار شما قرار می دهد تا مفرفت لازم را از استخراج کنید . خال آن معرفت در حوزه اعتقادی می رود در دانش کلام یعنی دیگر علوم حدیث کار ندارند به اینکه آن معرفتی که شما می خواهید از آن بحث کنید برای کدام دانش است می گوید ما مقدمات را برای استنباط فقیه آماده می کنیم .

لذا یکی از آن مقدمات اجتهاد تسلط بر علوم حدیث است که بتواند از این ابزارها برای ارزیابی استفاده کند.

اما حدیث گاهی وقتها به لحاظ حالات مختلفی که دارد بررسی می‌شود. می‌گوییم حدیث به لحاظ سند به ۴ حالت کلی تقسیم می‌شود.

اگر حدیث سلسله سندش متصل باشد تا معصوم و همه روایانش امامی و سقه این را می‌گوییم حدیث سقی. همه این خصوصیات باشد ولی بعضی از روایان امامی باشند این را می‌گوییم حسن همه این حالات باشد وساعت روایان هم باشد امامی بودن بعضی‌ها ثابت نشود این را می‌گوییم موثق. اما اگر هیچ کدام از این خصوصیات سه دسته را نداشته باشد می‌شود ضعیف.

باز به لحاظ اتصال سند. اگر سند کاملاً متصل باشد می‌گوییم متصل. اگر از ابتدای سند افتاده باشد می‌گوییم معلق و... حالت‌های مختلف حدیث بررسی می‌شود.

گاهی وقتها ما متمرکز می‌شویم بر روی سند حدیث. سند حدیث هم یعنی زنجیره روایانی که ما را می‌رسانند به گوینده اصلی حدیث که معصوم است. این سند است.

آن دانشی که متمرکز است بر روی سند و بررسی اسناد روایات می‌شود رجال الحدیث. رجال یعنی روایان که در سلسله اسناد آمده‌اند.

یک سری بحث‌ها هم متمرکز بر متن حدیث است. آنچه که می‌خواهد دلالت بر مقصود امام داشته باشد. دانشی که متمرکز بر متن می‌شود می‌شود فقه الحدیث. گاهی فقه الحدیث دانش‌های خردی هم زیر مجموعه خودش دارد. فقه الحدیث پس دانش‌هایی هستند که متمرکز بر روی متن هستند.

لذا با این توضیحات من، شما علوم حدیث را می‌توانید اینگونه تعریف کنید و با این تعاریف ما بحثمان را در این جلسه پایان می‌دهیم.

خسته نباشید همگی دوستان

اردیبهشت ۱۴۰۰